

نشریه علمی - پژوهشی  
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی  
سال سوم، شماره یازدهم، پاییز ۱۳۹۰، ص ۱۷۵-۱۵۳

## بررسی تطبیقی اشعار تعلیمی فردوسی و حافظ

دکتر احمدرضا یلمه‌ها \*

### چکیده:

شعر تعلیمی، شعری است که هدف اصلی سراینده، آموزش حکمت و اخلاق، همچنین تشریح و تبیین مسایل و اندیشه‌های مذهبی، تربیتی، فلسفی و مضامین پندگونه باشد. بیان آموزه‌های اخلاقی و حکمی در شعر فارسی از اوایل سده چهارم هجری آغاز شد و به تدریج در بیشتر قالب‌های شعری جلوه‌گری نمود. اشعار تعلیمی گاه به صورت جداگانه و مستقل است؛ همانند منظومه‌ها و داستان‌هایی که منحصرأ به آموزه‌های تعلیمی می‌پردازد و گاه در دیگر آثار ادبی پراکنده است. «شاهنامه» فردوسی و «دیوان» حافظ از لحاظ اشمال و محتوا بر مفاهیم و مضامین پندگونه از بی‌نظیرترین آثار ادبی است که علاوه بر جنبه حماسی و غنایی همواره از دیرباز، به عنوان مرام‌نامه و دستورنامه زندگی مورد توجه خواص و عوام بوده است. نکته‌ای که اساس این پژوهش بر آن استوار است نوع بیان مضامین اخلاقی و اندیشه‌های حکمی و پندگونه این دو شاعر بلندآوازه است. لحن و بیان یکی رویکردی تفصیلی دارد و آن دیگری شیوه مختصرگویی را در پیش گرفته است؛ کلام یکی صریح و روشن و دیگری مرموز و

---

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان ayalameha@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۰/۹/۷

تاریخ وصول ۹۰/۳/۱۹

طنزآلود و مبهم؛ شیوه‌ها و گونه‌های متفاوت و مجزایی که این پژوهش سعی دارد به ارائه نمونه‌هایی از آن بپردازد.

### واژه‌های کلیدی:

شعر تعلیمی، ادب حماسی، ادب غنایی، فردوسی، حافظ، لحن و بیان.

### مقدمه:

ادبیات تعلیمی یکی از گسترده‌ترین و درازآهنگ‌ترین انواع ادب فارسی است. گونه‌ای از شعر و نثر، که هدف سراینده و گوینده آن تشریح و تبیین مسایل اخلاقی و اندیشه‌های مذهبی، حکمی و مضامین پندگونه است. این نوع از آثار به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- گونه‌ای که صرفاً جنبه تعلیمی دارد و نمی‌توان آن را از لحاظ هنری و جنبه خیال‌انگیزی، پرمایه و قوی دانست. به گونه‌ای که شاعر این نوع از شعر را در آموزش مسایل علوم مختلف استفاده می‌کند و قصدش تعلیم فن خاصی از فنون و علوم گوناگون است. منظومه‌هایی که منحصرأ به علوم پزشکی، ریاضی، لغت و تاریخ اختصاص دارند از این قبیل هستند؛ از جمله «دانشنامه میسری» (تألیف سال ۳۷۰ - ۳۶۷ هـ ق) در طب و «نصاب‌الصبيان» ابونصر فراهی (ف ۶۱۸ هـ ق) در علوم ادبی (همچون لغت و عروض) و «الفیه» ابن مالک در آموزش صرف و نحو عرب، «منظومه» حاج ملاهادی در باب فلسفه، «نورالانوار از بحرالاسرار» مظفر علیشاه کرمانی در علم کیمیا و امثال آن.

۲- علاوه بر منظومه‌ها و آثاری که صرفاً جنبه تعلیمی دارد و مختص به علم و یا فنی از علوم است، گونه‌ای دیگر از ادب تعلیمی وجود دارد که جنبه هنری آن بسیار قوی‌تر و دلکش‌تر از جنبه تعلیمی آن است و یکی از مهم‌ترین انواع و اقسام شعر فارسی است. بدین مفهوم «شعر تعلیمی یکی از درازدامن‌ترین و گسترده‌ترین اقسام

شعر و ادبیات ماست و ما در این زمینه شاهکارهایی چون «بوستان»، «مخزن الاسرار»، «مثنوی»، «حدیقه» و اشعار بهار و پروین داریم. علت نیز آن است که ما ادبیات نمایشی، که بسیاری از مسایل اخلاقی و روانشناسی را در بر می‌گیرد و خود نوعی ادبیات تعلیمی است، نداریم و شاعران ما مسایل اخلاقی و روانشناسی و اجتماعی را به صورت آثار تعلیمی غیرنمایشی بیان کرده‌اند. به این سبب ادبیات تعلیمی ما که بسیاری از موضوعات و مسایل ادبیات نمایشی را هم در بر می‌گیرد، شاید از ادب تعلیمی غرب وسیع‌تر باشد» (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۷۴).

آوردن موعظه و حکمت و نصیحت در شعر فارسی از اوایل قرن چهارم هجری آغاز شد و شاعران، این نوع شعر را با قطعه‌های کوتاه آغاز کردند. ظاهراً نخستین شاعری که بر سرودن قصیده‌های حکمی و تعلیمی همت گماشت، کسایی مروزی بود که روش وی را ناصر خسرو قبادیانی در آثار و منظومه‌های خود ادامه داد. از اوایل قرن ششم هجری، سنایی غزنوی باب جدیدی را در سرودن اشعار حکیمانه و عارفانه باز می‌کند. وی مفاهیم و معانی حکیمانه و عارفانه را با اندرز و نصیحت در هم آمیخته و وارد آثار خود به خصوص مثنوی‌های خویش می‌کند. موفقیت وی در اشعار موعظه‌گونه و حکیمانه باعث می‌گردد تا در اواخر قرن ششم، اشعار موعظه و تحقیق وی مورد استقبال گروه زیادی از شاعران از جمله جمال‌الدین اصفهانی، قوامی رازی، خاقانی شروانی، نظامی و انوری واقع شود. پس از آن نیز در قرن هفتم هجری، بزرگ‌ترین شاعر اخلاقی و اجتماعی ایران، سعدی شیرازی، که آثار وی مشحون از پندیات و نصایح و مواعظ است، ظهور می‌کند و تا آنجا توفیق می‌یابد که آثار او مدت‌ها مورد تقلید و پیروی استادان سخن قرار می‌گیرد.

یکی از ارکان استوار ماندگاری و جاودانگی یک اثر در مشرق‌زمین، همواره تأکید بر اصول و آموزه‌های پندگونه و اخلاقی است. بنابراین یک اثر حماسی و یا غنایی چون «شاهنامه» فردوسی و «دیوان» حافظ با در داشتن این اصول و مبانی، ماندگاری و بقای دوچندان می‌یابد. «شاهنامه» به علت دربرداشتن مضامین و مفاهیم ارزنده و

آموزنده که در تمام زمینه‌های اخلاقی، حکمی، فلسفی و بشردوستانه سروده شده، به همان اندازه که اثری حماسی محسوب می‌شود، کتاب حکمت و معرفت و پند و اندرز نیز هست. «این کتاب همچون دایرةالمعارفی، نکات دقیق و مهم اسلامی و انسانی را، که متضمن تأمین زندگی برای هر فرد انسانی است، به نحو بسیار شیوا و رسایی در برگرفته است. آنچه را که در زمینه‌های مختلف تهذیب اخلاق، توحید و ستایش خداوند، نعت و ستایش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، و خاندان عترت و طهارت (علیهم‌السلام)، اهمیت دانش، خرد، سخنوری، آداب معاشرت، آیین کشورداری، عدل و داد، جبر و اختیار، بی‌اعتباری دنیا و... از این کتاب استخراج شده، بالغ بر پنج هزار بیت است که خود کتابی قطور و نشانگر آن است که فردوسی در لابه‌لای اشعار حماسی، با توجه به مسایل اسلامی، نیک و بد را مطرح فرموده است» (رنجبر، ۱۳۶۹: ۱۰).

حافظ نیز به عنوان یکی از بزرگ‌ترین شاعران غزل‌سرای زبان فارسی و یکی از اعظم گویندگان جهان، شعرش شعر زندگی است و مرام‌نامه و دستورنامه همه اشخاص و افراد، در تمامی قرون و اعصار است. دیوانش از لحاظ در بر داشتن نصایح و آموزه‌های اخلاقی و تربیتی و پندها و اندرزها، یکی از بی‌نظیرترین دواوین شعری فارسی است. اگر فردوسی، مثنوی حماسی خود را دست‌مایه‌ای برای بیان مفاهیم و مضامین اندرزگونه و اخلاقی قرار می‌دهد، حافظ نیز غزل را جلوه‌گاه اندیشه‌ها و اصول اعتقادی و اخلاقی خویش قرار می‌دهد و ارزنده‌ترین مفاهیم بشردوستانه را در اشعار خود به تصویر می‌کشد. نکته قابل تأمل این که حافظ هم از لحاظ جهان‌بینی و اندیشه‌های حکمی و فلسفی و هم از لحاظ مضامین و مفاهیم شاعرانه، به طور آشکار تحت تأثیر حماسه جاودانی فردوسی بوده و اشعار او گواه خوبی است بر این که او مکرراً «شاهنامه» را می‌خوانده و آشنایی او با فرهنگ ایرانی باستان نیز از طریق «شاهنامه» بوده است. به طوری که: «دیوان غزلیات حافظ و مثنوی ساقی‌نامه‌اش، حداکثر آشنایی و علاقه حافظ را به سیمها و صحنه‌ها و داستان‌های شاهنامه نشان می‌دهد» (مرتضوی، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

بدیهی است تأثیر «شاهنامه» فردوسی بر «دیوان» حافظ، غیر قابل انکار است و موضوعی است که این پژوهش نیز سعی ندارد به آن بپردازد. بارها و بارها قهرمانان «شاهنامه» در اشعار حافظ ذکر شده‌اند. همین بس که بی‌وفایی زمانه، حافظ را به یاد جم و کاووس و کی افکند. قدح شراب، یادآور جمشید و بهمن و قباد باشد. «هر وقت به ماه نو در آسمان می‌نگرد یا در راز اختران کهن سیر تأمل می‌کند، بی‌اختیار ماه نو را رمز افسر سیامک و طرف کلاه زو می‌بیند. در برابر مظالم حاکم وقت، داستان سیاوش و مظلومیت او را به یاد می‌آورد و خون سیاوش را مایه شرم ظالمان می‌شمارد» (ریاحی، ۱۳۶۸: ۱۹۲).

برخی از ارزش‌های اخلاقی که فردوسی در جای جای «شاهنامه» در وجود قهرمانان خود می‌یابد و مورد ستایش قرار می‌دهد و یا این که توصیه به داشتن این سجایا می‌کند و نیز حافظ در غزلیات خود بر آنها تأکید و توصیه می‌کند، عبارتند از:

#### ۱- دعوت به نیکی و کم‌آزاری (نوع دوستی):

رستگاری از دیدگاه فردوسی در کم‌آزاری و نیکی است:

به نیکی گرای و میازار کس      ره رستگاری همین است و بس  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۴۹۴)

و نیز:

به نیکی گرای و به نیکی بکوش      به هر نیک و بد پند دانا نیوش  
نباید که گردد به گرد تو بد      کز آن بد تو را بی‌گمان بد رسد  
(همان: ۱۶۰۰)

و یا این بیت:

بی‌آزاری و سودمندی گزین      که این است فرهنگ و آیین و دین  
(همان: ۱۵۲۸)

حافظ این اندیشه اخلاقی را این چنین بیان می‌کند:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن      که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۳۴)

و یا:

زَنهار تا توانی اهل نظر میازار      دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده  
(همان: ۳۲۶)

و نیز:

من از بازوی خود دارم بسی شکر      که زور مردم آزاری ندارم  
(همان: ۲۶۷)

و گاه با تمثیل و تشبیه:

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را      غبار خاطری از رهگذار ما نرسد  
(همان: ۱۸۰)

و یا:

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر      که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند  
(همان: ۱۹۱)

۲- دعوت به راستی:

به هر کار در پیشه کن راستی      چو خواهی که نگزایدت کاستی  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۶۵)

اگر خواهی از هر دو سرای آبروی      همه راست کن همه راست گوی  
سزد گر هر آن کس که دارد خرد      به کژئی و ناراستی ننگرد  
(همان: ۱۸۳)

حافظ راستی را با تشبیه و تمثیل این چنین به تصویر می‌کشد:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان      تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۸۱)

۳- لزوم صبر و بردباری:

فردوسی بردباری را ستون خرد می‌شمارد:

ستون خرد بردباری بود      چو تندی کند تن به خواری بود  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۴۲۵)

و نیز:

شتاب و بدی کار آهرمن است      پشیمانی جان و رنج تن است  
(همان: ۳۶۸)

همچنین:

چو نیکی کنش باشی و بردبار      نباشی به چشم خردمند خوار  
(همان: ۱۴۱۱)

این آموزه اخلاقی را حافظ این چنین بیان می‌کند:

گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان      بلا بگردد و کام هزار ساله برآید  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۱۹)

و یا:

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند      چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی  
(همان: ۳۶۱)

و یا با تشبیه و تمثیل این چنین بیان می‌کند:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر      آری شود ولیک به خون جگر شود  
(همان: ۲۱۵)

۴- تسلیم در برابر تقدیر:

فردوسی گوید:

چه گفت آن خردمند بسیار هوش      که با اختر بد به مردی مکوش  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۳۶۷)

و حافظ چنین گوید:

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی      خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۳۶۲)

### ۵- لزوم همنشینی با نیکان:

فردوسی در پاره‌ای از اشعار خود به دوستی با نیکان و آداب معاشرت و آیین دوست‌یابی صحیح اشاره می‌کند؛ از آن جمله:

مکن دوستی با دروغ‌آزمای      همان نیز با مرد ناپاک‌رای  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۲۸۱)

سخن‌چین و بی‌دانش و چاره‌گر      نباید که یابد به پیشات‌گذر  
(همان: ۱۲۴۰)

و نیز:

پرهیز زان مرد ناسودمند      که باشد زو درد و رنج و گزند  
(همان: ۱۷۱۲)

همچنین:

همان دوستی با کسی کن بلند      که باشد به سختی تو را سودمند  
(همان: ۱۴۹۳)

حافظ نیز این آموزه اخلاقی را چنین بیان می‌کند:

نخست موعظه‌ پیر صحبت این حرف است      که از مصاحب ناجنس احتراز کنید  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۲۴)

نیز:

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار      خودپسندی جان من برهان نادانی بود  
(همان: ۲۱۱)

و یا:

چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم      روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم  
(همان: ۲۹۳)

### ۶- دوری از جنگ و خونریزی (صلح بهتر ز جنگ):

مرا آشتی بهتر آید ز جنگ      نباید گرفتن چنین کار تنگ



پلنگ این شناسد که پیکار و جنگ      نه خوب است و داند همی کوه و سنگ  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۵۱)

و نیز:

ستیزه نه نیک آید از نامجوی      پرهیز و گرد ستیزه مپوی  
(همان: ۱۲۴۳)

و یا:

مسازید جنگ و مرزید خون      مباشید کس را به بد رهنمون  
(همان: ۷۷۶)

حافظ این چنین، صوفیانه، دعوت به صلح می‌کند:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است      ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۳۴۳)

#### ۷- دوری از عیب‌گویی:

فردوسی به پیروی از شعایر دین اسلام آشکارا چنین بیان می‌دارد که:

تو عیب کسان هیچ گونه مگوی      که عیب آورد بر تو بر عیب‌جوی  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۲۲۹)

و یا:

چو عیب تن خویش داند کسی      ز عیب کسان بر نخواند بسی  
(همان: ۱۴۲۵)

حافظ این اندرز اخلاقی را چنین بیان می‌دارد:

ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم      جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم  
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است      کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۹۹)

#### ۸- درویش‌نوازی:

فردوسی در بسیاری از ابیات، مخاطب را به یاری با درویشان توصیه می‌کند:

به هر جایگه یار درویش باش      همه راد بر مردم خویش باش  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۴۳۸)

و نیز:

همه گوش و دل سوی درویش دار      همه کار او چون غم خویش دار  
(همان: ۱۶۰۱)

به جای نکوکار نیکی کنیم      دل مرد درویش را نشکنیم  
(همان: ۱۸۲۵)

حافظ نیز با تأکید بر این آموزه اخلاقی، چنین می گوید:

توانگرا دل درویش خود به دست آور      که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۹۱)

و نیز این چنین، به ارزش و احترام به مقام انسانی فرد (مددکاری اجتماعی) و درویش نوازی اشاره می کند:

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست      سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورث  
(همان: ۲۴۱)

و یا این بیت:

ثوابت باشد ای دارای خرمین      اگر رحمی کنی بر خوشه چینی  
(همان: ۳۶۴)

#### ۹- رازداری:

فردوسی گوید:

به کس راز مگشای و در بر بسیج      بداندیش را خوار مشمر تو هیچ  
(همان: ۳۲۳)

و حافظ این خصیصه اخلاقی را چنین بیان می کند:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست      که آشنا سخن آشنا نگه دارد  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۵۸)

#### ۱۰- وفای به عهد و پیمان:

وفای به عهد یکی از اصول و اندیشه‌های بنیادین فردوسی در «شاهنامه» است که احترام به آن را از ضروریات می‌داند و در جای جای «شاهنامه» بر آن تأکید می‌کند:

که هر کوز قول خود اندر گذشت ره رادمردی ز خود درنوشت  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۳۶۹)

و یا این بیت:

چو پیمان‌شکن باشی و تیره مغز نیاید ز دست تو پیکار نغز  
(همان: ۵۸۹)

و نیز:

مبادا که گردی تو پیمان‌شکن که خاک است پیمان‌شکن را کفن  
(همان: ۱۵۷۹)

خنک در جهان مرد پیمان‌منش که پاکی و شرم است پیرامنش  
(همان: ۱۵۲۸)

همچنین:

ندانی که مردان پیمان‌شکن ستوده نباشند بر انجمن  
(همان: ۱۰۲۱)

حافظ این آموزه اخلاقی را چنین توصیه می‌کند:

وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی و گرنه هر که تو بینی ستمگری داند  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۸۹)

و نیز:

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش حریف خانه و گرمابه و گلستان باش  
(همان: ۲۳۸)

و یا این بیت از زبان پیر پیمان‌کش حافظ:

پیر پیمان‌کش من که روانش خوش باد گفت پرهیز کن از صحبت پیمان‌شکنان  
(همان: ۳۰۴)

و گاه نیز با لحن عنادی و استهزاآمیز:

باده با محتسب شهر نئوشی زنه‌ار      بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد  
(همان: ۱۷۵)

۱۱- لزوم خوشباشی و ترک غم:

پیام همیشگی فردوسی در جای جای «شاهنامه»، گریز از اندوه و آلام و آویختن به  
دامان شادی‌ها و خوش‌زیستن است:

هر آن کس که در بیم و اندوه زیست      بر آن زندگانی بیاید گریست  
بد و نیک بر ما همی بگذرد      نباشد دژم هر که دارد خرد  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۸۶۲)

و یا:

تو از وی بجز شادمانی مجوی      به باغ جهان برگ انده مبوی  
(همان: ۳۷۹)

مرنجان روان کاین سرای تو نیست      بجز تنگ تابوت جای تو نیست  
(همان: ۳۸۰)

و حافظ چنین گوید:

پنج روزی که در این مرحله مهلت داری      خوش یاسای زمانی که زمان این همه است  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۳۲)

و نیز:

هر وقت خوش که دست دهد مغتتم شمار      کس را وقوف نیست که انجام کار چیست  
(همان: ۱۲۷)

\*\*\*

غم دنیای دنی چند خوری باده بخور      حیف باشد دل دانا که مشوش باشد  
(همان: ۱۸۱)

\*\*\*

می خور که هر که آخر کار جهان بدید  
از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت  
(همان: ۱۳۹)

و نیز:

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار  
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست  
(همان: ۱۲۷)

## ۱۲- ترک غرور و خودبینی:

فردوسی گوید:

چه گفت آن سخنگوی دانای پیر  
مشو غره ز آب هنرهای خویش  
چو چشمه بر ژرف دریا بری  
سخن چون از او بشنوی یادگیر  
نگه دار بر جایگه پای خویش  
به دیوانگی ماند این داوری  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۴۳)

و نیز:

هر آنکه که باشی تن آسان ز رنج  
ننازی به تاج و ننازی به گنج  
(همان: ۸۴۹)

و یا:

بسبخش و بخور هر چه آید فراز  
بدین تاج و تخت سپنجی مناز  
(همان: ۱۱۲۷)

حافظ نیز اینچنین به خود کوچک بینی سفارش می کند:

از مردمک دیده بیاید آموخت  
دیدن همه کس را و ندیدن خود را  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۳۷۶)

و یا اینچنین آشکارا خودبینی را کافری می شمارد:

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست  
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی  
(همان: ۳۷۱)

### ۱۳- پندپذیری:

فردوسی گوید:

نشاید که گیریم از او پند باز      کزین پند ما نیست خود بی نیاز  
ز پند و خرد گر بگردد سرش      پیشمانی آید ز گیتی برش  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۸۸)

حافظ نیز پند پیران را راهگشای جوانان می‌داند و به پذیرش نصیحت این چنین توصیه می‌کند:

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند      جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۹۸)

و نیز:

پیران سخن ز تجربه گویند، گفتمت      هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن  
با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست      صد جان فدای یار نصیحت‌نیوش کن  
(همان: ۳۱۱)

همچنین:

نصیحت گوش کن کاین دُر بسی به      از آن گوهر که در گنجینه داری  
(همان: ۳۴۰)

\*\*\*

چنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت      بشنو که پند پیران هیچ‌ات زیان ندارد  
(همان: ۱۶۰)

### ۱۴- اغتنام فرصت:

یکی از آموزه‌های اصلی فردوسی، اغتنام فرصت‌ها و لذت‌ها و شادی‌هاست که بارها از آن در «شاهنامه» یاد شده است. آموزه‌هایی که مبتنی بر طیف خیامی اندیشه‌های فردوسی است. اسلامی ندوشن بر این باور است که: «فردوسی بیش از هر کس بی‌اعتباری جهان و اغتنام وقت را در تأمل‌های پراکنده‌اش، مطرح کرده است و از این

جهت پیشوا و معلّم خیام است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۸: ۱۲).

فردوسی گوید:

پیوش و بنوش و ببخش و بده      برای دگر روز چیزی منه  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۳۴)

و نیز:

ببخش و بیارای و فردا مگوی      چه دانی که فردا چه آید به روی  
(همان: ۳۴۸)

حافظ نیز با این دید فلسفی، بارها و بارها در اشعار به غنیمت وقت اشاره می‌کند:

این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است      دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۲۸)

همچنین:

به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت      که در کمینگه عمرند قاطعان طریق  
(همان: ۲۵۳)

۱۵- عمل و عکس‌العمل (از مکافات عمل غافل مشو):

فردوسی گوید:

همان بر که کاری همان بدروی      سخن هرچه گویی همان بشنوی  
چو نیکی کنی نیکی آید برت      بدی را بدی باشد اندر خورت  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹۸۸)

از آن پس نکوهش نباید ز کس      مکافات بد جز بدی نیست بس  
(همان: ۳۵۸)

و حافظ نیز چنین گوید:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر      کای نور چشم من بجز از کشته ندروی  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۳۶۶)

و یا:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

(همان: ۱۳۶)

#### ۱۶- ترک ظلم و ستم:

ترک ستم از اصول اندیشه‌های اخلاقی فردوسی است که در جای جای «شاهنامه» بر آن تأکید کرده است:

چو بیدادگر شد جهاندار شاه

ز گردون نتابد بیایست ماه

به پستان‌ها در شود شیر خشک

نبوید به نافه درون نیز مشک

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۶۴)

حافظ نیز گوید:

ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ

که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند

(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۹۱)

همچنین:

بر دلم گرد ستم‌هاست خدایا میسند

که مکدر شود آینه مهرآیینم

(همان: ۲۸۷)

#### ۱۷- بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا:

این اندرز نیز از اندرزهای پر بسامد در «شاهنامه» فردوسی است:

چنین است رسم سرای جفا

نباید کز او چشم داری وفا

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۸۲۴)

و یا:

به بازیگری ماند این چرخ مست

که بازی برآرد به هفتاد دست

(همان: ۴۵۷)

جهان چون شما دید و بیند بسی

نخواهد شدن رام با هر کسی

(همان: ۵۸)



و تلون و گوناگونی چرخ کژمدار را این چنین بیان می‌کند:

چنین است رسم گردون پیر / گهی چون کمان است و گاهی چو تیر  
(همان: ۳۲۴)

حافظ نیز این اندرز اخلاق را چنین به تصویر می‌کشد:

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ / از این فسانه هزاران هزار دارد یاد  
قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیش / ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد  
که آگاه است که کاووس و کی کجا رفتند / که واقف است که چون رفت تخت جم پر باد  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۴۷)

و گاه نیز اینچنین صریح و آشکار:

اعتمادی نیست بر کار جهان / بلکه بر گردون گردان نیز هم  
(همان: ۲۹۲)

**وجوه اشتراک و افتراق آموزه‌های اخلاقی فردوسی و حافظ:**

«شاهنامه» و «دیوان» حافظ هر دو به علت جامع‌الاطراف بودن مفاهیم و مضامین به کار رفته در آن‌ها، دو شاهکار ادبی محسوب می‌شوند و چنان که ذکر شد هر دو به علت در داشتن ابیات و مضامین آموزنده و ارزنده‌ای که در تمامی زمینه‌های اخلاقی - اجتماعی و بشردوستانه دارند، در کنار جنبه‌های حماسی و غنایی، در مجموعه‌ای جزء شاهکارهای ادب تعلیمی نیز جای می‌گیرند. از طرفی بین پندها و اندرزهای فردوسی و حافظ وجوه اشتراکی هست و از لحاظ نحوه بیان نیز وجوه متفاوتی دارند که در اینجا به برخی از این وجوه اشاره می‌شود:

**وجوه اشتراک:**

۱- هر دو اثر، تلفیقی از چند نوع ادبی هستند و نمی‌توان آن‌ها را تحت یک نوع خاص طبقه‌بندی کرد. فردوسی در لابه‌لای اشعار حماسی، به بیان آموزه‌ها و اندرزها می‌پردازد و حافظ نیز با تبیین این اندیشه‌ها و دستورالعمل‌های انسان‌ساز در بین اشعار

غنایی خود، نوعی غزل ترکیبی به وجود می‌آورد. گویی مثنوی حماسی و غزل، بیشترین استعداد را برای درج مضامین تعلیمی دارند و همسایه غزل و حماسه هستند.

۲- هر دو در کنار حماسه و غزل، تکبیت‌های تعلیمی دارند که اصول اخلاقی و انسانی آن‌ها هیچگاه کهنه نخواهد شد.

۳- در هر دو اثر، گاه بیتی، متضمن دو یا چند پند و تعلیم وجود دارد. فردوسی گوید:

به کس راز مگشای و در بر بسیج بداندیش را خوار مشمر تو هیچ

حافظ نیز دو پند را در یک بیت، چنین به کار می‌برد:

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار خودپسندی جان من برهان نادانی بود

(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۱۱)

و این نکته در اشعار حافظ بیشتر نمود و بروز دارد:

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

(همان: ۲۰۶)

۴- هم فردوسی و هم حافظ، هر دو حامی ارزش‌ها و منش‌های مثبت اخلاقی هستند و پندها و اندرزهای هر دو مبتنی بر این اصول است.

#### وجوه افتراق:

۱- فردوسی در حماسه پیام می‌دهد و حافظ در غنا؛ به بیان دیگر فردوسی مثنوی سراسر است و حافظ غزل‌سرا و باید از دو قالب متفاوت ادبی، حداکثر ظرفیت و قابلیت را برای بیان آموزه‌های اخلاقی به کار برند.

۲- پندها و اندرزهای فردوسی صریح و روشن است و برای همگان قابل فهم، ولیکن تعلیمات اخلاقی حافظ گاهی با ابهام و ایهام آراسته است.

۳- بیشتر پندها و تعالیم فردوسی، غالباً مستقیم و صریح است؛ ولیکن آموزه‌ها و اندرزهای حافظ گاه غیرمستقیم و ایهام‌برانگیز و غیرصریح است. هرگاه بخواهد به

کوتاهی عمر حاکمان ظالم هشدار دهد، به طور غیرمستقیم این چنین می‌گوید:  
دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ      که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود  
(همان: ۲۰۵)

۴- آموزه‌های اخلاقی فردوسی نیش‌دار و طنزآلود نیست ولی اشعار حافظ گاه نیش‌دار و انتقادآمیز همراه با طنز است؛ مثلاً در این بیت، اینچنین دعوت به وفاداری و عدم پیمان‌شکنی می‌کند:

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ      چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد  
(همان: ۱۷۲)

و یا در این بیت، ترک ریا و سالوس را چنین گوشزد می‌کند:  
گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود      تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود  
(همان: ۲۱۶)

و نیز:  
ز رهم می‌فکن ای شیخ به دانه‌های تسبیح      که چو مرغ زیرک افتد نفتد به هیچ دامی  
(همان: ۳۵۴)

و حاکمان را چنین به رعایت عدل و انصاف فرا می‌خواند:  
عدل سلطان گر نرسد حال مظلومان عشق      گوشه‌گیران را ز آسایش طمع باید برید  
(همان: ۲۲۲)

و نیز:  
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد      قدر یک ساعته عمری که در او داد کند  
(همان: ۱۹۵)

و از بزرگان شهر به دلیل نداشتن عشق و دوستی این چنین انتقاد می‌کند:  
نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار      که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم  
(همان: ۲۸۹)

۵- پیام‌های اجتماعی فردوسی، روشن و حکمت‌آمیز است ولیکن پندها و پیام‌های

حافظ قلندرانه و جسورانه (و گاه همراه با تشبیه و تمثیل) است:

حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز      حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم  
(همان: ۲۹۷)

و نیز:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن      که همچو چشم صراحی، زمانه خونریز است  
(همان: ۱۱۶)

فردوسی لزوم خرج کردن و خوش باشی را چنین بیان می کند:

چرا برد باید غم روزگار      که گنج از پی مردم آید به کار  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۴۳۰)

اما حافظ:

احوال گنج قارون کایام داد بر باد      در گوش دل فروخوان تا زر نهان ندارد  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۶۱)

۶- فردوسی ارزش های اخلاقی و منش های والای انسانی را در وجود قهرمانان و پهلوانان می یابد و مورد ستایش قرار می دهد و از شخصیت های اساطیری ایران، مفاهیم عبرت آمیز به وجود می آورد؛ ولیکن حافظ در وجود انسان کامل مورد نظر خود (رند و یا پیرمغان) در جست و جوی این کمالات است.

۷- پندهای حافظ ضمن مضامین عارفانه و عاشقانه بیان می شود و غالباً پراکنده است؛ ولیکن پندهای فردوسی در بسیاری از موارد، در آغاز و یا پایان داستان ها و در برخی موارد نیز در لابه لای داستان ها بیان شده است.

۸- حافظ بسیاری از پندها را از زبان سروش عالم غیب، نقل می کند؛ ولیکن فردوسی از زبان دهقانانی که حافظان میراث کهن فرهنگی و مظهر خرد و آموزه های اخلاقی هستند نقل می کند. حافظ می گوید:

در راه عشق و سوسه اهرمن بسی است      پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن  
(همان: ۳۱۱)

و نیز:

بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب  
نوید داد که عام است فیض رحمت او  
(همان: ۳۱۵)

و فردوسی چنین می‌گوید:

ز گفتار دهقان یکی داستان  
چه گفت اندر این موبد پیشرو  
نگر تا چه کاری همان بدروی  
سخن هرچه گویی همان بشنوی  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۸۷)

گفتنی است که حافظ نیز در یک جای از «دیوان»، پیام را از زبان دهقان بیان می‌کند:  
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر  
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۳۶۶)

۹- بسیاری از پندهای حافظ همراه با تمثیل و تشبیه است:

گفتن بر خورشید که من چشمه نورم  
دانند بزرگان که سزاوار سها نیست  
۱۰- پندهای فردوسی همراه با تفصیل و شرح و بسط و توصیف است؛ ولیکن  
حافظ به موجز و مختصر و مفیدگویی توجه دارد.

۱۱- بیان حافظ در نقل آموزه‌ها و اندرزها، چند سویه و بیان فردوسی یک سویه  
است.

### نتیجه‌گیری:

۱- از میان انواع ادبی، ادب تعلیمی بیشترین قابلیت و ظرفیت آن را دارد که علاوه بر  
شکل مستقیم در لابه‌لای دیگر انواع ادبی مطرح شود و می‌توان چنین گفت که این  
شاخه از ادبیات، همسایه همیشگی دیگر انواع ادبی است.

۲- حافظ از دنیای حماسی «شاهنامه» فردوسی تأثیر پذیرفته است و گاه داستانی از  
«شاهنامه» را در یک بیت خلاصه می‌کند. قهرمانان «شاهنامه» را بارها و بارها در اشعار

خود نام می‌برد و آن چنان با مضامین و مفاهیم «شاهنامه» فردوسی آشناست که می‌توان گفت یک «شاهنامه» کوچک در دیوان خود جای داده است.

۳- علاقه حافظ به «شاهنامه» فردوسی باعث شده تا گاه در اوج غزل‌سرایی و بیان مفاهیم عارفانه و صوفیانه حماسه‌سرایی کند و رستم‌وار این ندا سر دهد که «چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد».

۴- هم فردوسی و هم حافظ، در اثنای اشعار خود، تعالیم و آموزه‌های اخلاقی بسیاری را به کار می‌برند و اشعارشان سرشار از تعلیمات اخلاقی است که می‌توان از این اشعار و ابیات، اصول و قواعدی را مرتب کرد که برای تعلیم و تربیت بسیار سودمند است و برخی از آن ابیات به صورت مثل نیز درآمده است.

۵- دیوان «حافظ» و «شاهنامه» فردوسی، هر دو دارای اشعار و تکبیت‌های تعلیمی هستند که اصول اخلاقی آن‌ها هیچگاه کهنه نخواهد شد و هر دو، برای همیشه، به عنوان مرام‌نامه و دستورنامه زندگی باقی خواهند ماند.

۶- با وجود آن که در لحن و بیان فردوسی و حافظ، در تبیین مسایل اخلاقی اشتراکاتی وجود دارد ولیکن نوع پیام‌های حافظ قلندرانه، رندانه، عیارانه همراه با انتقاد و طنز است و پیام‌های فردوسی صریح، رسا، شفاف و همراه با بیان مستقیم است.

#### منابع:

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). **جام جهان‌بین**، تهران: جامی.
- ۲- ----- (۱۳۸۳). **چهار سخنگوی وجدان ایران**، تهران: قطره.
- ۳- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۰). **دیوان**، به تصحیح علامه محمد قزوینی و اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
- ۴- رنجبر، احمد. (۱۳۶۹). **جاذبه‌های فکری فردوسی**، تهران: امیرکبیر.
- ۵- ریاحی، محمدامین. (۱۳۶۸). **گلگشت در شعر و اندیشه حافظ**، تهران: علمی.

۶- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، تهران: هرمس.

۷- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۳). درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.

۸- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۵). فردوسی و شاهنامه، تهران: توس.